

جلسه ۱۷

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین. در آستانه‌ی ولادت با سعادت مولایمان حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین و ابنائه المعصومین هستیم. این دو ولادت بسیار با عظمت را خدمت حضرت بقیة الله الاعظم الواحنا فداء و حضرت فاطمه‌ی معصومه علیها السلام که مشرف به، در جوار مزجج شریف ایشان هستیم و هم‌چنین همه‌ی شیعیان و موالیان سراسر عالم، بلکه به بشریت و شما گرامیان تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم که همه‌ی ما بهره‌مند از این دو وجود مبارک و سایر معصومین علیهم السلام باشیم و با امتثال اوامر آنها و انتهای از نواهی آنها و تمسک به آنها و اتباع آنها ان شاء الله راه سعادت را بیماییم و به آنچه که خدای متعال ما را برای او خلق فرموده است که سعادت‌مندی دنیا و آخرت هست ان شاء الله نائل بشوند.

خب وجود مبارک پیامبر عظیم الشأن و ائمه‌ی هدی علیهم السلام مظهر رحمت الهی هستند و «طه * ما أنزلنا علیک القرآن لتَشْفی» (طه، ۱ و ۲) بیش از آن که وظیفه‌ی تکلیفی حضرت بود حضرت دلسوزی می‌فرمودند و برای نجات مردم از ضلالت و گمراهی و کج‌روی‌ها بر خود وجود مبارک‌شان تحمیل می‌فرمود. هدایت آنها را و اصرار و تبیین و دنبال کردن مسائل که خدای متعال فرمود: «ما أنزلنا علیک القرآن لتَشْفی» پیامبر این‌چنینی‌ای که مطالبی که او فرموده رهنمودهایی که او فرموده است هر چه بر عالم می‌گذرد و علم پیشرفت می‌کند دقت‌های بشر افزوده می‌شود بر عظمت و صحت و باریک‌بینی و تیزبینی و دقت فرموده‌های او در مجالات مختلف روشن می‌شود. اگر علم پزشکی ترقی کرده است از آن بزرگوار در آن مباحث هم جمله‌هایی نقل شده یا از ائمه علیهم السلام که امروز هم مایه‌ی اعجاب است نمی‌خواهم بگویم مسئله‌ی طب اسلامی و این‌ها را حالا کار ندارم، ولی بالاخره مطالبی از آن بزرگواران وارد شده است که خیلی مهم است. در مباحث دیگر، مباحث جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، روان‌کاوی و و و همه‌ی آن‌جاها می‌بینیم که آن آموزه‌هایی که بیان فرموده‌اند حیرت آور است یک دانشمندی بود در قبل از انقلاب کتاب‌هایی را می‌نوشت اولین دانشگاه و آخرین

پیامبر، و مجلدات فراوانی بود که ایشان این تطبیقات را با پیشرفت‌های علم در آن بیان می‌کرد که ظاهراً آقای پاکت‌زاد گمان می‌کنم اسم شریف ایشان بود که در همان مسئله‌ی حزب جمهوری و انفجار آن‌جا ایشان به شهادت رسید. و همین قرآن شریفی که آورده آن بزرگوار از طرف خدای متعال و تحدی فرموده که یک سوره مثل این بیاورید، یک سوره هم می‌تواند به اندازه‌ی سوره‌ی کوثر باشد یک خط و یک سطر، خب تا حالا تمام دشمنان اسلام اگر می‌توانستند خب این تحدی بود دیگر، به بهترین راه و آسان‌ترین راه می‌توانستند با اسلام مبارزه کنند و اسلام را از صحنه حذف بکنند دیگر، برای این که خودش فرموده که بیا بید تحدی کنید اگر آوردید، هر کسی دنبال تحدی رفته، آبروی خودش را برده، این سوره‌ها و این چیزهایی که دیدید بعضی‌ها خواستند بسازند و آن تحدی را به حساب عملیاتی کنند مضحکه شدند آدم وقتی آن عبارات را می‌بیند و آن مطالب را می‌بیند. خب چنین شخصیت بزرگواری، آن وقت انسان‌ها نادان و خبیثی در عالم پیدا می‌شوند جسارت می‌کنند حالا نبوت را کنار بگذار، رسالت را کنار بگذار، یک انسان فرهیخته‌ی این‌چنینی، یک انسان بزرگوار این‌چنینی، چه کسی به خودش اجازه می‌دهد که به او جسارت بکند؟ یا ائمه‌ی هدی علیهم السلام؟ این جز نادانی و جهالت و کوتاه‌بینی چیز دیگری هست؟ اگر نگوییم خباثت و پلیدی‌ای که در این افراد وجود دارد و روشن است همان‌طور که حالا بعضی وقت‌ها از لسان بعضی از همان افراد هم یعنی غربی‌ها شنیده می‌شود که مسئله‌ی آزادی بیان، این یک مسئله‌ی بی‌مرز و حد نیست و الا اختلالی در زندگی بشر لازم می‌آید. به طور مطلق ارزش نیست، نه با فطرت انسان می‌سازد اطلاق آزادی، نه با عقل انسان سازگار است اطلاق آزادی، برای این که آزادی این‌چنینی باعث می‌شود که هرج و مرج در زندگی برپا بشود، آرامش، امنیت، از بین برود. و از طرف دیگر باعث می‌شود که بسیاری از مسائل آن‌ها زیر پرده‌های ابهام و اجمال و این‌ها قرار بگیرد و حقایق پنهان بشود اگر بنا باشد که آزاد باشند هر کسی با هر چیزی بتواند ... و راه بر بسیاری از افراد مستور بماند، آزادی یک حدی دارد. و هیچ‌وقت آزادی و منطق آزادی که منطق درستی هم هست فی الجمله و اسلام هم طرفدار آن بوده است معنای آن و لازمه‌ی آن جسارت به افراد دیگر، افرادی که هیچ نقطه‌ی ابهامی در آن‌ها وجود ندارد جز صلاح و سداد و این‌ها وجود ندارد. بنابراین این چیزی که در غرب ما می‌بینیم هر از چندی و متأسفانه سردمداران و رئیس‌جمهورها و مقامات مسئول هم می‌بینیم گاهی مثل رئیس‌جمهور فرانسه می‌آیند این‌چنین حالا در اثر آن واکنش‌هایی که شده توی لفافه یک عقب‌نشینی هم کرده است. ظاهراً عقب‌نشینی سیاسی است و این‌ها عقایدشان همان‌هاست که دارند. حالا ما واقعاً شرمند هستیم از رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله و سلم و ائمه‌ی هدی علیهم السلام که در قبال آن محبت‌ها و مهربانی‌ها و هدایت‌ها این‌چنین افرادی پیدا

می‌شوند در دنیا که جسارت می‌کنند. خدای متعال رحم کند بر مسلمین، بر شیعیان، بر موالیان اهل بیت و به واسطه‌ی این جسارت‌هایی که بالاخره در جامعه‌ی بشریت می‌شود موجب عدم عنایت او به بشریت و مسلمین ان شاءالله نشود. حالا این دو صلوات خاصه‌ی بر وجود پیامبر عظیم الشان و امام صادق صلوات‌الله علیهما و آلهما را خدمت‌شان تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحْيَكَ وَبَلَّغَ رِسَالَاتِكَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَحَلَّ حَلَالُكَ وَحَرَّمَ حَرَامَكَ وَعَلَّمَ كِتَابَكَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَدَعَا إِلَى دِينِكَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بوعْدِكَ وَأَشْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا غَفَرْتَ بِهِ الذُّنُوبَ وَسَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ وَفَرَّجْتَ بِهِ الْكُرُوبَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ وَكَشَفْتَ بِهِ الْعَمَاءَ وَأَجَبْتَ بِهِ الدُّعَاءَ وَنَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ بِهِ الْعِبَادَ وَأَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ وَقَصَمْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَأَهْلَكْتَ بِهِ الْفِرَاعِنَةَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أضعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ وَأَحْرَزْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَكَسَرْتَ بِهِ الْأَصْنَامَ وَرَحِمْتَ بِهِ الْأَنَامَ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْيَانِ وَأَعَزَّزْتَ بِهِ الْإِيمَانَ وَتَبَرَّتْ بِهِ الْأَوْتَانُ وَعَظُمْتَ بِهِ الْبَيْتُ الْحَرَامُ
وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلٍ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم

بسم الله الرحمن الرحيم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّورِ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ وَكَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ
كَلَامِكَ وَوَحْيِكَ وَخَازِنَ عِلْمِكَ وَلِسَانَ تَوْحِيدِكَ وَوَلِيَّ أَمْرِكَ وَمُسْتَحْفَظَ (مُسْتَحْفَظَ) دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ
مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَحُجَجِكَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ.
اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

خب بحث در ادله بود که به واسطه‌ی آن ادله گفته می‌شود که توریه ولو کذب نباشد اما حرام است یا قبیح است. که چند تا از آن ادله را بیان کردیم یکی این بود که لغویت ادله‌ی کذب لازم می‌آید، حرمت ادله‌ی کذب

لازم می‌آید که جواب دادیم. دو: این بود که خود ادله‌ی کذب دلالت می‌کند بر حرمت توریه هم، ولو کذب لغۀ بر آن صادق نباشد اما دلالت می‌کند به بیانی که صاحب فقه العقود دام ظلّه فرمود، که آن هم پاسخ داده شد. سوم این بود که از راه تنقیح مناط بگوییم که مناط حرمت کذب را می‌دانیم چیست و آن مناط در توریه هم هست پس از این باب گفته بشود، که این هم پاسخ داده شد.

چهارم این بود که اغراء به جهل است توریه، و اغراء به جهل هم قبیح است و حرام هم هست و ممکن است بگوییم اغراء به جهل هم در ادله‌ی شرعیه داریم بر حرمت آن یا لا اقل از باب ما حکم به العقل حکم به الشرع، وقتی قبیح عقلی شد پس بنابراین کلّ ما حکم به العقل حکم به الشرع می‌فهمیم که این هم حرام است حالا چه قاعده‌ی ملازمه را قبول داشته باشیم بنفسها و چه با آن ضمیمه بگوییم، بگوییم چون روایاتی داریم که از آن استفاده می‌شود که ما من واقعۀ الا این که شارع حکم در آن دارد و ما من موضوع الا این که شارع در آن حکم دارد خب از این طرف عقل می‌گوید این قبیح است چیزی که قبیح است که نمی‌شود خدا مباح قرار بدهد آن را، یا واجب قرار بدهد آن را، یا مستحب قرار بدهد آن را، یا وقتی در این حد قبیح است آن را مکروه قرار بدهد. پس بنابراین حرام قرار داده آن را.

جواب از این استدلال هم که اغراء به جهل باشد خب اجوبه‌ای است که فرموده شده، هم محقق اصفهانی قدس سره و بخشی هم حضرت امام که بعضی جواب‌ها را دیروز نقل کردیم.

جواب اخیری که باقی مانده این هست که اغراء به جهل، درست است قبول داریم که قبیح است اما قبح آن قبح بالذات نیست. مثل ظلم نیست. مثل کذب است. که با طُرّو عناوین قبح آن از بین می‌رود. بله کذب اگر عناوین ذا مصلحه بر آن عاری نشود طاری نشود آن قبیح است. اما اگر کذب شد ناجی یک مسلم، منجی یک مسلم، یا باعث شد که یک مفسده‌ی مهمی بر طرف بشود با آن کذب، خب آن جا قبیح نیست؟ کذب قبیح نیست. مثل صدق هم همین جور است صدق لو خلّی و طبعه حسن است ولی اگر بر این صدق یک مفسده‌ی مهمی مترتب بشود، جان کسی در مخاطره قرار می‌گیرد خب آن جا حسن نیست؟ اغراء هم همین جور است. اغراء اگر بر آن مصلحتی مترتب نشود فرضاً قبول می‌کنیم که این قبیح است در این جواب حالا. ولی اگر مصلحتی بر آن مترتب شد مثل کذبی می‌ماند که مصلحت بر آن مترتب شده و دیگر قبیح نیست. و در ما نحن فیه فرض این است که بر این توریه یک مصلحتی مرتب است و آن فرار از کذب است که کذب حرام است. و با آن شخص تفصّی می‌کند از دروغ گفتنی که آن دروغ گفتن حرام است فرض این هست که توریه کذب نبود دیگر. از باب اغراء می‌خواهد بگوید.

خب توریه‌ای که با آن تفصّی از کذب می‌شود پس یک عنوانی حسنی بر آن طاری است. و وقتی عنوان حسن بر آن طاری شد دیگر نمی‌توانیم بگوییم این ...

س: ???

ج: بله دیگر، این‌ها این‌جوری می‌گفتند که امام علیه السلام که اشاره به توریه نکردند علت آن این هست که توریه قبیح است یا حرام است. جواب این هست که نه در این صورت که حرام و قبیح نیست که، چون ما یُتفصّی به عن الکذب است. پس بنابراین این جواب درست نیست که شما بخواهید این‌جا بدهید.

س: ???

ج: نه دیگر، این‌جا قبیح نیست.

س: ???

ج: آن‌جا هم با کذب واقعی شما از یک محذوری تفصّی می‌کنید.

س: نه از هر محذوری؟

ج: خب بله این‌جا هم چه هست؟ این‌جا این هست که از دروغ ...

س: یعنی اهم است می‌خواهید بفرمایید؟

ج: نه، قبح کذب اهم است یعنی کذب اقبیح است. این اصلاً وقتی که از چیز اقبیح می‌خواهی چی کنی، اصلاً این قبیح نیست در نظر عقل،

س: ???

ج: نه، تزاحم این‌جا نمی‌گیرد. بین دو تا قبیح گیر کردیم، نه، حرف این هست که اغراء بذاته علت تامه‌ی برای قبح نیست در نظر عقل، مثل ظلم نیست که بذاته علت است که هر جا ظلم صادق شد لامحاله قبیح است. اغراء به جهل این جور نیست که هر جایی اغراء جهل صادق شد لامحاله قبیح باشد. بلکه در جایی است که در آن‌جا بر یک امر حسنی مرتب نباشد اگر امر حسنی بر آن مترتب شد این تحت عنوان ظلم قرار نمی‌گیرد بنابراین که ما بگوییم محرم‌ها و قبیح بالذات ظلم است فقط. و هر چیزی که قبیح می‌شود بخاطر این هست که تحت عنوان ظلم قرار می‌گیرد.

س: ???

ج: به اهمیت آن کار نداریم.

س: ???

ج: چی مساوی باشد؟ شما دارید فرض می‌کنید که آن قبیح است بعد می‌گویید ... حرف این هست که اصلاً قبیح بودن آن معلّق است نه این که این قبیح دارد آن قبیح دارد تراحم می‌شود می‌گوییم آن اقبیح است این قبیح است پس این را مقدم می‌داریم.

س: ???

ج: آن جایی که چی؟ مانع است.

س: ???

ج: نه مانع است از قبیح. می‌گوید تو کسی را در

س: ??? هر چیزی می‌تواند مانع بشود؟

ج: نه. هر چیزی نمی‌تواند مانع بشود.

س: باید صغریاً اثبات کنیم که آن کذب مانع است.

ج: بله.

س: چه جوری اثبات می‌کنیم؟

ج: خب وجدانی هست دیگر این‌ها، که این جوری هست یا دفع ظلم است دفع مضرت است او می‌خواهد آتش بزند این جا را، می‌خواهد بکشد او را،

س: ???

ج: خب بله، پس این هم ... ولی این هم اشکالی ندارد بگوییم.

س: ???

ج: نه آن حرف دیگری است می‌خواهیم بگوییم این جاها که آقای اصفهانی به این دومی نظر دارند که این می‌خواهد ظلمی از خودش برطرف کند. مضرتی را می‌خواهد برطرف بکند.

س: ???

ج: دروغ در جایی است که ...

س: نتواند توریه بکند؟

ج: نه، ادله‌ی کذب که این جوری نیست ما از این راه داریم پیش می‌رویم ادله‌ی کذب اطلاق دارد گفته‌ی الکذبُ حرام.

س: ???

ج: آن را که نمی‌دانیم. آن باید دلیل بیاید بگوید. استثناء بکند از راه ادله ... آن‌ها می‌گویند که بله امام از باب این که این قبیح بوده یا خود اغراء حرام است، می‌گوییم این را از کجا می‌گویی؟ اغراء را که نمی‌توانی بگویی که مطلقاً این جور است.

فلذا ایشان فرموده که «و أما فيما نحن فيه فالكذب أو التورية فإن كانا اغراءً بالجهل، فكان الإغراء بالجهل لو خلّى و طبعه ظلماً إلا أنّهما لدفع ظلم الظالم فعلاً فلا يتصف شيء منهما بالظلم حتى يكون قبيحاً» دیگر قبیح نیست حالا شما بگو آن هم قبیح نیست.

س: قبح اغرائی آن قبیح نیست ولی از باب قبح شرعی اطلاقات ادله‌ی آن هنوز قبیح است.
ج: کذب.

س:؟؟؟ ایشان نفی می‌کند قبح کذب عقلی...

ج: بله می‌گوید قبح ندارد.

این یک جور جواب، جوابی که امام می‌دهند جور دیگری امام جواب می‌دهند. و آن این هست که آقای اصفهانی پذیرفت که اغراء لو خلّى و طبعه قبیح است مگر عنوان حسنی بر آن مترتب بشود که آن مانع می‌شود. ولی مرحوم امام می‌فرمایند اصلاً اغراء به جهل مطلقاً قبیح نیست حتی لو خلّى و طبعه، یک جاهایی قبیح است، نه این که هر جا که اغراء صادق بود لو خلّى و طبعه اگر عنوان مُحَسَّن نبود قبیح است.

مثلاً ایشان می‌فرمایند اگر اغراء به جهل می‌کند اما با این اغراء به جهل ضرری به او وارد نمی‌شود. مثلاً مثال می‌زنند می‌گویند که «کلا إخبار كذباً بأنّ قطر الارض كذا» یک وقت می‌گوید قطر عرض کذا هست ضرر به شخص وارد می‌شود به این که می‌خواهد امتحان برود بدهد یکی از سؤال‌ها این هست که قطر زمین چقدر است؟ این اگر غلط بنویسد نمره‌اش کم می‌شود اما یک وقت نه همین جور نشستند یک‌جا، می‌گویند آقا قطر زمین این قدر است. یا می‌گویند که فاصله‌ی زمین با خورشید چقدر است؟ او بعدها عن الشمس کذا؟ خب این جا این اغراء اشکالی ندارد اما دروغ است از باب دروغ حرام است اگر دارد خلاف می‌گویند اما از نظر اغراء چه ظلمی است؟ چه قبحی دارد؟ از باب دروغ داری می‌گویی بله، اما از جهت اغراء چه قبحی این جا در وجدان عقلی ما، عقل عملی ما، در این صورت چه قبحی دارد؟

س: آن جایی هم که یک چیزی حاصل می‌شود شما می‌گویید مضرت است، اغراء آن جا حرام نیست همان مضرت، یعنی اضرار به غیر؟؟؟ اغراء فی نفسه؟؟؟ مضرت به غیر حرام است که گاهی در لباس اغراء؟؟؟

ج: پس شما همیشه بگو مفسده حرام است نه آن ذو مفسده، خب همان ذو مفسده است دیگر، چون از این تراوش می‌کند این مفسده. این مضرت از این تراوش می‌کند. فلذا این کار خودش می‌شود حرام.
س: این عنوان باز دوباره نمی‌شود دیگر. می‌شود تعدد عنوان دیگر.

ج: چی؟

س: آن معنون می‌شود حرام، اما لا من جهة این عنوان، بلکه من جهة عنوان دیگری. معنون را باید؟؟؟
ج: نه. می‌خواهیم بگوییم.

س: اغراء به جهل هیچ موقع قبیح نیست.

ج: اغراء به جهلی که باعث می‌شود آن مغرور مفسده‌ای دامن‌دیگرش بشود یا مصلحتی از دست بدهد این اغراء به جهل را هم می‌گوییم قبیح است. منتها مثل همه‌ی قبیح‌های دیگری که برمی‌گردد به ظلم ...
س: نه این طور نیست، آن فعلی که موجب ضرر می‌شود آن فعل حرام بگوئید درست است ولی عنوان اغراء به جهل را نباید بگوئید که قبیح است. آن فعل قبیح است آن فعل هم از کجا تراوش کرده؟ از ضرر.
ج: نه آن فعل به عنوان این که مصداق اغراء به جهل است قبیح است نه از جهت دیگر.

س: نه به خاطر ضرر است

ج: نه.

س: یک معنون است که مضر است.

ج: آن ضرر معلول اغراء به جهل است یعنی حیثیت تعلیلیه است. یعنی باعث می‌شود که حرمت بیاید روی این. البته آن دقت‌های این چنینی که بعضی می‌کنند، که بله شما هیچ چیزی غیر از ظلم ندارید که قبیح باشد. همه چیزها بخاطر ظلم است. بله اما اگر می‌پذیرید که درست است ظلم هست و عقل باز یری چیزهایی که ینتهی الی... آن هم می‌گوید این قبیح است این قبیح است این قبیح است بخاطر این که این تحت عنوان ظلم واقع می‌شود.

س: یعنی ایشان حاج آقا مسئله‌ی اغراء به جهل را از تحت علت تامه درمی‌آورد و از تحت علت اقتضائی خارج ... از مقتضی بودن خارج نمی‌کند بلکه می‌آید محدود می‌کند به اغراء به جهلی که به ضرر منجر شده، درست است؟ پس اقتضایی بودن را ایشان؟؟؟ قبول دارد مثل آقای اصفهانی، می‌خواهد بگوید که لغو نیست؟
ج: نه.

س: و الا اگر بگوئید که نه اقتضایی هست و نه علت تامه است این می‌شود لاقتضاء دیگر؟

ج: نه ذات اغراء به جهل،

س: ذاتش مطلقاً؟

ج: ذاتش، یعنی طبیعتش، طبیعت اغراء به جهل این جوری نیست که لو خلّی و طبعه که شما می‌گویید قبیح است.

س: برای این که در بعضی موارد همین علت اقتضائی؟؟؟

ج: بلکه حسن بودن آن یا قبیح بودن آن، این هر دو، حالا اغراء حسن بودن ندارد یا شاید هم یک جایی داشته باشد، حسن بودن یا قبیح بودنش، هر دو به طرّو عنوان است ذات خودش هیچ چیزی ندارد. مثل همین در کذب هم بعضی‌ها نظرشان همین است شاید مرحوم آقای بهجت هم نظرشان همین بوده که ذات کذب نه بد هست و نه خوب هست. خوب بودن و بد بودن آن بر طرّو عناوین است. خودش لاقتضاء هست.

س:؟؟؟

ج: من که خودم حرف نمی‌زنم دارم حرف بزرگان را می‌زنم. می‌گویم این مبنی با مبنای آقای اصفهانی این فرق آن هست.

مرحوم آقای اصفهانی می‌فرمود لو خلّی و طبعه چه هست؟ قبیح است. مگر این که عنوان حسن بر آن مترتب بشود و در ما نحن فیه عنوان حسن بر آن هست. از کلام امام استفاده می‌شود که نه، حتی ما نمی‌خواهیم بگوییم لو خلّی و طبعه ذاتش قبیح است. بلکه حسنش و قباحتش به طرّو عناوین است. اگر این اغراء به جهل موجب این می‌شود که ظلم برطرف بشود و دفع ظلمی بشود و رفع ظلمی بشود بله حسن است، اگر نه، اغراء به جهل باعث می‌شود که آن در یک جهل و نادانی یک مفسده‌ای دامن‌گیر او بشود یا مصلحتی از دست او برود ...

س: خودش قبیح است؟

ج: این جا بله خودش قبیح است. دائر مدار این هست. مثل آن کذب، اگر آن کذب باعث می‌شود که نجات مسلمی در آن باشد حسن است. اگر آن کذب باعث می‌شود مفسده‌ای دامن‌گیر او بشود حرام است. اگر نه این کذب هیچ‌کدام از این‌ها بر آن مترتب نمی‌شود مثل این که کسی بگوید مثلاً به یک کسی هیچ ربطی به کسی ندارد به او بگوید که مثلاً من یک دائی داشتم بیست سال پیش فوت شده، دروغ هم بگوید، هیچ چیزی هم ندارد نه اثری بر آن هست نه چیزی. یا بگوید مثلاً فرض کنید که کوه خضر در قم چند متر است؟ ارتفاع آن چند متر است؟ این نه بد است نه خوب است. این هم یک حرفی است که در مقام زده می‌شود. که ظاهراً خلاف وجدان است که ما بگوییم کذب این جوری هست.

علی ایّ حال ما برای حرمت اغراء به جهل مطلقاً دلیل نداریم که شما بخواهید بفرمایید که... و شاید این را که بخواهیم بگوییم بخاطر این هست و از این استفاده بکنیم که چرا امام اشاره نفرمودند؟ به این مسئله هم نمی‌توانیم مثلاً تمسک بکنیم، این راجع به این جهت.

خب در مقام شیخ اعظم در همان بحث کذب در مکاسب محرمه فرمودند ما روایاتی داریم که از این روایات استفاده می‌شود که توریه کذب نیست. و یا لا اقل بگوییم حکم کذب را ندارد و حلال است. حالا تیمناً و تبرکاً یک مقداری از این روایات را عرض می‌کنیم دیگر بحث تفصیلی همه جانبه‌ی آن را... چون دیگر اینجا را واگذار می‌کنیم به همان بحث خودش در مکاسب محرمه.

شیخ فرموده «و ممّا علی يدلّ علی سلب الکذب عن التوریة ما روی فی الاحتجاج أنّه سئل الصادق علیه السلام عن قول الله عزوجل فی قصّة ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام: بَلْ فَعَلَهُ کَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ قَالَ (یعنی امام صادق سلام الله علیه بحسب این نقل فرمود) مَا فَعَلَهُ کَبِيرُهُمْ وَ مَا کَذَبَ اِبْرَاهِیمُ ع» نه کبیرشان آن را که انجام نداده بود ابراهیم هم دروغ نفرموده بود با این که کلامی فرموده که ظاهر آن این است که او انجام داده، ولی در عین حال حضرت دروغ هم نفرمودند. این بخواهیم جمع بین این دو تا حرف بکنیم که او انجام نداده فرمایش ایشان هم دروغ نیست. آیا این کشف از این نمی‌کند که پس دروغ آن است که... فقط دروغ این نیست که مخالف باشد ظاهر آن با واقع، اگر دروغ این باشد که این ظاهرش با واقع مخالف است. دروغ آن است که متکلم خلاف واقع از آن قصد کرده باشد. و این جا که قصد نکرده حضرت ابراهیم. خلاف واقع قصد نکرده حضرت ابراهیم، فلذا دروغ نیست. بعد حالا تتمه‌ی آن... تا این جا اگر درست بود حالا توضیح آن این بود حالا بعد تتمه دارد این حدیث. «قِيلَ وَ کَيْفَ ذَٰلِكَ؟» خدمت حضرت عرض شد چطور او انجام نداده فرمایش ایشان هم دروغ نیست؟ چه جوری می‌شود؟ «فَقَالَ اِنَّمَا قَالَ اِبْرَاهِیمُ فَسَلُّوهُمْ اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ» که این امام علیه السلام کأنّ بحسب این روایت می‌خواهند بفرمایند «اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ» مال «فاسئلوه» نیست. «فاسئلوه اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ»، مال آن هست فعله کبیرهم اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ. آن وقت این وسط به نحو جمله‌ی معترضه حضرت فرمود فاسئلوه، آن بزرگه انجام داده بروید سؤال بکنید، اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ، این تتمه‌ی کلام اول ایشان است. حضرت این جوری دارند.

س:؟؟

ج: اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ.

س:؟؟

ج: یعنی بل فعله کبیرهم إن کانوا ینطقون، اگر آن‌ها حرف می‌زنند کبیرشان انجام داده.

خب پس حضرت قضیه‌ی شرطیه می‌گوید اگر این جوری است کبیرشان انجام داده. یعنی حالا که معلوم است آن‌ها حرف نمی‌زنند پس من هم نمی‌گویم کبیرشان انجام داده. «أَيُّ فَإِنْ نَطَقُوا فَكَبِيرُهُمْ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَنْطَقُوا فَكَبِيرُهُمْ لَمْ يَفْعَلْ شَيْئاً فَمَا نَطَقُوا» (آن‌ها که حرف نزدند) وَ مَا كَذَبَ إِبْرَاهِيمُ حضرت هم دروغ نفرمودند. چون مطلق که نفرمود که آن‌ها انجام دادند، مشروط فرمودند، آن شرط هم که حاصل نشده پس بنابراین حضرت دروغ نفرمودند. این تا این‌جا. البته در بزرگان قوم و منهم محقق خوئی و غیر ایشان، مرحوم حاج محمد کاظم شیرازی قدس سره و بزرگان دیگر، این‌جا یک اشکال معروفی هست و آن این هست که با قضیه‌ی شرطیه مسئله حل نمی‌شود. چون قضیه‌ی حملیه ملاک در صدق و کذب آن این است که این ما یُرَاد بها مطابق با واقع است. قضیه‌ی شرطیه ملاک صدق و کذب آن این هست که ملازمه‌ای که تو می‌اندازی، واقعیت دارد یا ندارد؟ مثلاً اگر کسی بگوید إن طلعت الشمس فالليل موجود، دروغ گفته. چون ملازمه، می‌خواهی بگویی بین این دو تا ملازمه است و حال این که این خلاف واقع است دیگر. این‌جا هم چه آن‌ها حرف بزنند و چه حرف نزنند لم یفعله کبیرهم، بلکه خود حضرت ابراهیم این کار را کرده، پس بنابراین قضیه‌ی شرطیه کاری را حل نمی‌کند. فلذاست این را بعضی کأنّ ممکن است این را قرینه می‌گیرند یعنی خود این که این مضمون قابل تصدیق چون نیست پس این روایت ولو اگر سند آن هم فرض کنیم درست باشد چون مضمون آن قابل تصدیق نیست پس بنابراین حجیت صدور نمی‌گیرد این روایت را، چون مضمونی است که ???

در این‌جا آن وقت بحث‌های طویل ... حالا تقریباً طویل و عریضی است که آقای خوئی خواستند جواب بدهند و شیخنا الاستاد جواب دیگری خواستند بدهند آقای خوئی فرموده است که جواب درست این هست که این قضیه‌ی شرطیه‌ها اقسامی دارد که من دیگر حالا خیلی طولانی عرض نمی‌کنم ما در واجب مشروط آن‌جا بیان کردیم، یک شقّ آن این است که گاهی شخص ادعای خودش را، نه مضمون مقدم را، ادعای این مضمون را مترتب می‌کند بر شرط، ادعای مضمون را مترتب بر شرط می‌کند. نه خود مشروط را، نه خود آن مدعا را، ادعای آن مدعا را. یعنی در ما نحن فیه، یکی فعله کبیرهم است، که خود حقیقت انجام دادن این کبیر است. یکی چه هست؟ این است که من ادعا بکنم او انجام داده. حضرت این‌جا چه را مترتب کردند؟ بر نطق آن‌ها؟ إن کانوا ینطقون من این ادعا را می‌کنم. این ملازمه هم دارد خودش دارد این ملازمه را جعل می‌کند دیگر. خبر نمی‌خواهد بدهد از یک ملازمه‌ی واقعی، خودش دارد جعل می‌کند. می‌گوید این‌ها اگر صحبت می‌کنند من این ادعا را می‌کنم که او انجام داده. ایشان این جوری می‌فرمایند.

خب این البته درست است این‌جا خلاف واقع نیست.

س: عرفی هم هست؟

ج: حالا عرفی است یا نه، کاری نداریم، مطلب دیگری است.

این ادعا می‌کنم آن وقت اگر آن‌ها بتوانند حرف بزنند من ادعا می‌کنم که این‌ها انجام دادند، ادعا می‌کنم. این دو تا اشکال، یا سه تا اشکال شیخنا الاستاد در ارشاد الطالب فرموده، یکی این که خلاف ظاهر است چنین چیزی. ظاهر قضیه فرموده بل فعله کبیرهم، ظاهر آن این است که یعنی این فعلُ الکبیرُ را دارد معلق می‌فرماید. نه ادعاء من فعل الکبیر را. این باید یک چیزی از جیبش دریاورد بگذارد روی آن.

س: از این لسان کنایی آن همین برداشت می‌شود. با توجه به این که همه‌ی قرینه آن این بود که همه می‌دانستند که این‌ها انجام ندادند که، از همین لسان ادعایی آن همین برداشت می‌شود که اگر این‌ها حرف زدند که یک امر باطلی هست من می‌گویم امر؟؟؟

ج: نه آن حالا یک جواب دیگری است. ادعا می‌کنم نه.

س:؟؟؟

ج: نه

س: ادعا اصلاً خود واقعیت است اگر آن‌ها صحبت می‌کنند که یک امر باطلی است من هم ادعا می‌کنم که این‌ها این‌طور شده.

ج: ادعا می‌کنم یا می‌گویم فعله کبیرهم؟

س:؟؟؟

ج: نه فعله.

س:؟؟؟

ج: نه، ادعی آنّه فعله کبیرهم که نگفت.

اشکال دیگری که ایشان کردند این هست که نه در این صورت هم باز، با این توجیه شما هم باز درست نمی‌شود چرا؟ برای این که حالا آن‌ها تنطّق کردند باید گفت این ادعا خلاف واقع است که خودشان کردند؟

س: نه ادعا حاج آقا.

ج: ادعا دیگر، ادعای خلاف واقع است.

س: نه ادعا خواهم کرد.

ج: بله یعنی بعداً دروغ خواهم گفت؟

س: ???

ج: بله می‌دانم. ولی اگر این‌جوری باشد این حرف درستی است؟

س: اتفاقاً کاملاً عرفی هست حاج آقا.

ج: نه ببینید ...

س: این‌که مثلاً بگویم آقا اگر فلان امر باطلی باشد من هم مثلاً فلان ادعا را می‌کنم اگر شما حرف باطلی

می‌زنید من هم می‌گویم زمین ???

ج: ادعا یعنی چی؟ یعنی ??? مطابق با واقع دیگر.

س: من هم اگر شما چنین حرفی بزنید ???

ج: نه یعنی ادعای مطابق با واقع دیگر.

س: نه، نه.

ج: نه همین‌جوری یک ادعای یوچ.

س: اتفاقاً کنایه‌ی آن در همین است. که اگر چنین حرف باطلی را می‌زنی، من هم می‌ادعا می‌کنم که زمین گرد

نیست. پس همه چیز به هم ور می‌شود.

ج: نه خلط نشود،

س: حضرت ابراهیم این را اراده کرده ظاهراً.

ج: نه. شما جواب دیگری می‌خواهید بدهید حرف دیگری است. اما این فرمایش آقای خوئی به این سیاقه، به

این مطلبی که ایشان فرموده، این اشکال می‌گویند که هست.

اما خود ایشان چطور جواب می‌دهند؟ دو تا جواب دیگر هم هست. جواب خود ارشاد الطالب این هست که

این‌ها قضیه‌ی شرطیه‌ی اتفاقیه است نه حقیقیه، در قضیه‌ی شرطیه‌ی اتفاقیه می‌خواهند بگویند هدف این هست

که این جزا واقعیت ندارد یا آن شرط واقعیت ندارد، این را می‌خواهند فقط بیان بکنند در صدد این هستند خود

آن جمله مثل این که می‌گویند زیدٌ کثیر الرمد، آن مدلول مطابقی آن مقصود شما نیست. ممکن است که اصلاً او

با هیزم چیز نمی‌کند که رماد داشته باشد. می‌خواهد بگوید سخاوتمند است میهمان‌دار است. بعضی وقت‌ها

قضایای شرطیه که به کار می‌رود نمی‌خواهند آن ملازمه را بیان بکنند.

س: که شرطیه‌ی حقیقیه باشد.

ج: که شرطیه‌ی حقیقیه باشد بلکه آن‌جا می‌خواهند چکار کنند؟ آن‌جا می‌خواهند بگویند که این شرط محقق نیست. یا آن‌جا محقق نیست. آن هست. این مثالی که شما می‌زنید این همین است می‌گوید که در این‌جا مقصودش این است می‌خواهد حضرت بفرماید که این‌ها نطق نمی‌کنند هدف این است می‌خواهد جزا را نقل کند تا تنبیهی برای این‌ها بشود که بابا این‌ها که قدرت حرف زدن ندارند پس چطور می‌گویید که خدا هستند؟ چطور آن‌ها را پرستش می‌کنید؟ این‌ها که حتی نمی‌توانند تکلم بکنند. یک چیزی بگویند بل فعله کبیرهم إن کانوا ینطقون که این‌ها هم بعدش هم آیه هست دیگر، خود این‌ها در آیه ذکر شده که این‌ها به نفوس خودشان که مراجعه کردند تصدیق کردند که عجب.

س: ???

ج: بله انتم الظالمون. ایشان هم دنبال همین بود. که این را ... هدف این بود نه این که بخواهد ملازمه را واقعاً بفهمد تا شما بگویید که ...

جوابی که خود ارشاد الطالب می‌دهد این هست که ... خب این یک جوابی است. جواب دیگری این هست که آن مرحوم میرزا محمد کاظم شیرازی قدس سره فرموده، فرموده ان کانوا ینطقون، این کنایه‌ی از قدرت است. یعنی اگر فرض بشود این‌ها قدرت دارند و قادر هستند پس فعله کبیرهم. اگر آن‌ها قدرت داشته باشند خب شما ممکن است بگویید قدرت هم داشته باشند باز ملازمه نیست که، خب قدرت دارند ولی آن‌ها انجام نداده بودند که، خود حضرت ابراهیم انجام داده بود. ایشان دو تا تصرف می‌کنند یکی این که «إن کانوا ینطقون» یعنی «إن کانوا قادرین»، این هم بل فعله کبیرهم یعنی اگر آن قدرت داشت، مقتضای آن این بود که آن انجام می‌داد. بل فعله بحسب الاقتضاء. اگر آن قدرت داشت خب باید این انجام می‌داد این‌جا. چون تو کبیر هست دیگر، می‌گوید شما در مقابل من ادعای خدایی می‌کنید شما چه هستید؟ «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء، ۲۲) اگر آن قدرت داشت لفعله کبیرهم، از باب این که اقتضای بر این جهت دارد. خب دیگر این خیلی خلاف ظاهر است. جواب قابل قبول همان بیان ارشاد الطالب بیان خوبی است. و سُئِلَ. علاوه بر این که حالا می‌گوییم علاوه بر این که می‌گوییم این روایت، جواب اخیری که من می‌خواهم عرض بکنم این است که این روایت احتجاج مرسل است ولی روایت معتبر داریم از باب این که در کافی است که حضرت فرمود حضرت ابراهیم دروغ نفرمود چون مصلحت بود. معنای آن این هست که حکم دروغ ندارد. خب حضرت آن‌جا توی آن روایت دارد تصدیق می‌فرماید که نه این خلاف واقع است و کذب هم هست ولی مصلحت داشت. از این باب می‌فرماید.

پس بنابراین ما اشکال استدلال به این روایت این هست که علاوه بر این که مرسل است، خلاف این در روایتی که معتبر است بحسب مبنای کسی که کافی را معتبر می‌داند و الا اگر کافی را معتبر نداند.... حالا این روایت را بخوانم که تمام بشود.

«فَسُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ فِي سُورَةِ يُوسُفَ أُيْتُهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ قَالَ إِنَّهُمْ سَرَقُوا يُوسُفَ مِنْ أَبِيهِ» این که گفته شد أُيْتُهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، ظاهر آن چه هست؟ یعنی خودتان همین صواع ملک را دزدیدید ظاهر آن این است اما نه مقصود این‌ها إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ چه بود؟ این که یوسف را دزدیدید، این روایت این را می‌گوید.

من یک ... حالا روایت است در مقابل روایت نمی‌خواهم چیزی ... اگر روایت صادر شده باشد حالا سند آن، إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ را می‌شود جور دیگری هم گفت توریه شده یا نه اصلاً توریه هم نباشد و آن سؤال است، شما دزد هستید؟ می‌گویند چطور؟ می‌گوید صواع ملک را نمی‌بینید. نه این که إخبار دارد می‌کند إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ، س: این خلاف ظاهر است دیگر.

ج: نه، چون إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ را دو جور می‌شود ادا کرد. یکی به نحو جمله‌ی خبریه می‌شود ادا کرد إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ،

س: توی فارسی داریم توی عربی؟؟؟

ج: توی عربی هم همین جور است.

س: باید با هل و این‌ها بیاید.

ج: نه، این جور نیست.

س:؟؟؟

ج: نه توی عربی هم این‌جوری نیست.

س: ظاهر آیه‌ی قرآن این است که إخبار است نه این که إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؟؟؟

ج: نه این‌جا قرینه است برای این که دروغ نشود، و مقام حضرت یوسف می‌گوییم نه به نحو سؤال طرح کرده.

س:؟؟؟

ج: اگر بگوییم

س:؟؟؟ این خلاف ظاهر است.

ج: نه،

س:؟؟؟

ج: خب باشد.

س: ??? با هل و همزه و این‌ها بیان بشود.

ج: نه این‌طور نیست لازم نیست.

س: نه توی متن. توی گفتار نه، توی متن.

ج: بابا متن، قرآن مگر علامت تعجب و سؤال می‌گذارد؟ خب دارد نقل می‌کند. حالا دارد نقل می‌کند،

س: و الا می‌گفت هل إنکم لسارقون؟

ج: لازم نیست که آن‌جوری بگوید. إنکم لسارقون.

س: شما همین جملات خبریه را احتمال می‌دهید که این‌طوری باشد؟ خلاف ظاهر نمی‌دانید؟

ج: بابا اگر قرینه باشد.

س: نه قرینه که منحصر توی آن ... پس قبول دارید که خلاف ظاهر را ???

ج: نه، یک وقت می‌گوییم بله این خلاف ظاهر است ولی ممکن است که توریۀ اراده‌ی سؤال کرده باشند، پس بنابراین کلامی گفتند ظاهر آن امری است ولی در واقع چه را اراده کردند؟ سؤال اراده کردند. نه این که مقصود این هست که از پدر دزدیدید. چون آن هم یک مقدار مشکل است از پدر که ندزدیدند اذن گرفتند. آمدند چه کردند؟ حيله به کار بردند، نه این که دزدیدند.

خب یا این‌که بگوییم نه، برای این که خلاف ظاهر هم نباشد ممکن است این جمله‌ای که خبریه است به نحو انشاء و استفهام بیان شده باشد و کلامی است که ممکن است در آن حضرت یوسف ... اگر خودشان فرموده باشند ... که یک جواب هم در کتب تفسیر این هست که نه اصلاً خودشان فرمودند، این إنکم لسارقون، کسان دیگری گفتند، و آن‌ها هم شاید واقعیت داشته، یعنی دیدند صواع ملک نیست گفتند خب کسی هم که این‌جا نبوده، حتماً این‌ها برداشتند. گفتند إنکم لسارقون.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.